

درس سیصد و دهم: صوت ۳۲۵

مفاد اخبار «مَنْ بَلَغَ» و ادلّه تسامح در ادلّه سنن (3)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ارشادیت ادله تسامح به حکم عقل

صحبت راجع به ارشادیت ادله تسامح به حکم عقل بود بنا بر مبنای مطرح شده و تقریر مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - و بنای مرحوم آقای خوئی بر استحباب فعلی به عنوان ثانوی بلوغ بود، نه اباحه فعلی و استحباب مترتبه بر رجاء ثواب بلکه نفس فعل شرعاً مستحب است و عنوان استحباب بر نفس فعل تعلق می گیرد. بیانی را که ایشان داشتند به این نحو بود که مسئله تقرب إلى الله در هر فعلی، موجب استحباب و ترتب ثواب است چه در عبادیات که قطعاً تقرب شرط برای مثوبه است و چه در توصیلات، عدا ما استثنی، قصد قربت موجب ثواب خواهد بود.

بنابراین آن دو روایتی که در آن دو روایت قید **رجاء إلى ثواب الله** یا **التماساً لقول النبی** قید شده است، در واقع «بیان» شرط زائدی بر شرط اصلی قبول عبادت نیست بلکه بیان یک امر عرفی و یک امر مقبول است. **عند العرف** باید در هر عملی برای وصول به ثواب قصد قربت و قصد ثواب باشد. حالا چرا مسئله **خوفاً من العقاب** در اینجا مطرح نشده است؟! مثلاً **مَنْ بَلَغَ ثَوَابٌ** یا **مَنْ بَلَغَ لَهُ عِقَابٌ بالنسبة إلى فعلٍ؟! این هم جهتش** این است که اغلب مردم، خوف از عقاب ندارند بلکه رجاء به ثواب دارند. یعنی عبادات را که انجام می دهند به جهت ثواب است و اگر از آنها سؤال کنید که برای چه این عبادت را انجام می دهید؟ می گویند که برای وصول به ثواب، نمی گویند که برای ترس از نار و **خوف من النار!** عده قلیلی هستند! اما اکثریت مردم **رجاء إلى الثواب** عبادت را انجام می دهند لذا در این روایت مسئله **رجاء إلى ثواب الله** یا **التماساً لقول النبی** مطرح شده است و اما داریم که «**قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ طَلَباً لِلْجَنَّةِ وَ تِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ خَوْفاً مِنَ النَّارِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ وَ وَجَدَهُ أَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدُوهُ**».

این مسئله اختصاص به عده خاصی دارد و هر کسی در اینجا قدم نمی زند، لذا در روایات این اخذ نشده است که کسی که خدا را عبادت کند یا کسی که عملی را انجام بدهد **الله تعالی لا طمعاً إلى الثواب و لا خوفاً من العقاب**، بلکه این در اینجا به یک عده معدودی اختصاص دارد. لذا اکثریت براساس **رجاء إلى الثواب** است روایات هم **التماساً لقول النبی و رجاء إلى ثواب الله** را ذکر کرده اند.

بنابراین این قید زائدی نیست بلکه شرط ضمنی است؛ یعنی شرط ضمن عبادت و قبولیت مقبولیت عبادت است بنابراین استحباب فعلی بر اینجا مترتب است، و تأییدی که در اینجا هست بر اینکه این ادله ناظر به احکام عقلی و مستقلات عقلیه نیستند بلکه استحباب فعلی را اثبات می کنند این است که در عقل و در حکم

عقل، مسئله بلوغ ثواب موضوع برای ترتب آثار نیست بلکه چه بلوغ ثواب باشد یا بلوغ ثواب نباشد و همین احتمال ثواب باشد نه بلوغ؛ یا اینکه حتی بلوغ خبر ضعیفی بر عقاب باشد اما درعین حال احتمال ترتب ثواب راجح باشد، در تمام این موارد عقل حکم به ترتب آثار می‌کند، عقل حکم به اتیان و رجحان فعل می‌کند. درحالی‌که ظهور این روایات بر موضوعیت بلوغ است. یعنی بلوغ در اینجا ظهور دارد که موضوع برای ثواب است؛ نه اینکه صرف احتمال ثواب در اینجا مطرح باشد. روایات ندارد **مَنْ احْتَمَلَ ثَوَابٌ عَلَى فَعَلٍ فَفَعَلَهُ فَلَهُ أَجْرٌ هَذَا الْفَعْلِ وَ إِنْ لَمْ يَكُن الْأَمْرُ كَمَا بَلَغَهُ**، دارد **مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَى فَعَلٍ** و ظهور این روایات بر موضوعیت بلوغ است.

از ماحصل مطالب این به دست آمد که روی نظر مرحوم آقای خوئی و تقریر مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - این روایات و ادله تسامح قطعاً دلالت بر استصحاب فعلی می‌کند به عنوان ثانوی بلوغ و این دو روایت محمد بن مروان^۱ و عمران زعفرانی که در قید **رَجَاءٌ إِلَى ثَوَابِ اللَّهِ** یا **الْتِمَاساً لِقَوْلِ النَّبِيِّ** هست، این دو روایت مقید برای آن اطلاعات نیست بلکه بیان شرط مبین و واضح است که هر عملی باید **رَجَاءٌ إِلَى ثَوَابِ اللَّهِ** باشد. حدس اینکه **بَلَغَ عَلَيْهِ ثَوَابٌ أَوْ قَطَعَ بَأْنَهُ فِيهِ ثَوَابٌ** یا اینکه **قَطَعَ بَأْنَهُ وَاجِبٌ** کافی نیست و باید نسبت به این مسئله توجه کرد.

تا اینجا دیگر مطلب تمام می‌شود و از اینجا وارد مسائل جدید و متفرعات بر این مسئله می‌شوند که حکم مجتهد و مقلد نسبت به این قضیه چطور است؟ آیا بلاغ است یا نه؟ قبل از اینکه ما به آن مسئله بپردازیم، راجع به مسائل گذشته در این جلسه یک مروری می‌کنیم و نظر خودمان را نسبت به این مسئله عرض می‌کنیم.

در این مطلبی که در این جلسه عرض شد، مواردی از اشکال و نظر به نظر می‌رسد. اولاً اینکه در آن دو روایت آن دو قید به عنوان یک مسئله واضح مطرح شده است، خب این اصل اصولی است در دوران امر بین تقریر و تأسیس که آیا قید در یک مسئله و در یک روایت برای افاده بیان عرفی است و مسئله واضح است یا اینکه برای تأسیس یک اصل است. خب همان‌طوری که رفقا مطلع هستند در اینجا اصل و قاعده بر تأسیس است یعنی شارع در مقام تأسیس این قید را آورده است نه در مقام بیان یک مسئله واضح، شارع نیاز نداشته است به اینکه بخواهد یک مسئله واضح و عادی را بیان کند، [مردم] مسائل عادی را می‌دانند. اینکه شارع بگوید

^۱ . الکافی، ج ۲، کتاب الإیمان و الکفر، باب مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ، ص ۸۷، ح ۲:

«عن عمران الزعفرانی عن مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ فَعَمِلَ ذَلِكَ الْعَمَلَ التَّمَسُّ بِذَلِكَ الثَّوَابِ أَوْ تَبَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ.»»

ترجمه: «عمران زعفرانی می‌گوید که محمد بن مروان گوید: شنیدم امام باقر علیه‌السلام می‌فرمود: «کسی که ثواب بر عملی از خدا به او برسد و آن عمل را به امید آن ثواب انجام دهد، به او می‌دهند، اگرچه حدیث چنانچه به او رسیده، نباشد.»» (محقق)

که صدق خوب است و کذب بد است، این یک چیزی است که احتیاجی به بیان ندارد. حالا گرچه در بعضی موارد [نیاز] هست نه اینکه نیست، اما بحث در آن جایی است که دوران امر است بین تأسیسیت و قیدیت و لغویت. البته لغویت سفیهانه؛ لغویت به عنوان اینکه اگر هم بیان نمی کرد مسئله فرق نمی کرد. حالا شارع **رجاء** **إلى ثواب الله** را بیان نمی کند، خب طوری نمی شود. یعنی همان مطلقات، آن افاده تقرب **إلى الله** را در فعل دارند حالا چه **التماساً لقول النبي** ذکر بشود یا **رجاء إلى ثواب الله** ذکر بشود یا نشود تفاوتی نمی کند. مقصود ما از لغویت این است نه اینکه خدای نکرده منظور سفیهانه و ابلهانه باشد، بنابراین این یک مسئله ای است که در اینجا باید مورد توجه قرار بگیرد.

مسئله دیگر اینکه شما در اینجا مطلب را به عنوان تأیید حکم عقل بیان می کنید و حکم عقل نسبت به بلوغ و عدم بلوغ یکسان است ولو در اینجا احتمال ثواب را بدهد، باز حکم به رجحان می کند. اتفاقاً ما می گوئیم که مسئله در اینجا همین طور است، نه تنها این مسئله تأیید استحباب فعلی است بلکه در اینجا ظهور به همان ارشاد حکم عقل دارد. به جهت اینکه قطعاً اگر شما این روایات و همین ادله تسامح را به افرادی عادی - نه به افرادی که اصول خواندند و کله شان پر از مسائل اصولیه و قلمبه شده است و قاطی می کنند و نمی فهمند! - در کوچه و بازار ارائه کنید، آنها می گویند که ارشاد به حکم عقل است. هیچ وقت نمی گویند که چون یک خبر ضعیف به این شخص رسیده است، به صرف رسیدن این خبر ضعیف موضوعیت برای استحباب پیدا کرده است، کسی یک هم چنین حرفی نمی زند. می گویند که «چون این بلوغ موجب تحقق احتمال عقلانی ثواب شده»، نه اینکه بلوغ موضوع قرار گرفته است.

من تعجب می کنم که چرا امثال آقای خوئی و اینها مسئله به این واضحی را نفهمیدند که این **مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ** صرف بلوغ، ایجاد و انعقاد موضوعیت نمی کند، بلوغ ثواب ایجاد احتمال می کند و آن احتمال موجب رجحان فعل است نه اینکه صرف بلوغ. خب یک دیوانه هم بگوید که این کار را انجام بده، بلوغ است دیگر ولی بلوغ که به این نمی گویند. چطور شما تفقه می کنید که یک خبر ضعیفی را که یک معاند نقل کرده است موجب انعقاد موضوعیت است؟! من نمی فهمم! واقعاً چطور اصلاً می شود یک هم چنین [مطلبی را نفهمید]؟! یعنی اصلاً جای دلیل نیست، یعنی آن قدر مسئله مسئله واضحی است که نیاز به دلیل ندارد! یک خبر ضعیف که باید مطروح باشد، آن خبر به صرف بلوغ موجب موضوعیت برای استحباب فعلی به عنوان ثانوی است، اینکه نمی شود! یعنی مسئله مسئله عرفی است و اینکه در اینجا ارشاد به حکم عقل است قطعاً این روایات ظهور در این دارند و اگر نگوییم که نص در ایجاد احتمال عقلانی است، حداقل ظهور در این دارد که لسان روایات لسان ارشاد است. یعنی چون این روایات موجب یک احتمال عقلانی و احتمال ثواب است، براساس این، ثواب مترتب است نه اینکه به صرف بلوغ. اگر به صرف بلوغ باشد، ما باید به اینها جواب بدهیم. اگر یک

بچه دو ساله بگوید، خب موضوع بلوغ محقق است، اگر [صرف] بلوغ است خب این هم بلوغ است. الآن یک کبوتری بیاید و یک نامه با خودش [بیاورد] و در اینجا بیندازد و در آن روایتی نوشته باشد که یوم الخمیس روزه مستحب است، خب باید بگوییم که بلوغ است؟! الآن یک بچه‌ای بیاید و از اینجا رد بشود و بگوید که صوم یوم الخمیس مستحب است، مثلاً روزه پنجم صفر مستحب است، باید بگوییم که موضوع محقق شده است در حالی که **لا یتَفَقَّهَ بِهِ أَحَدًا**! خب بلوغ، بلوغ است دیگر، بلاغ بلاغ است دیگر بالأخره رسیده است! اگر شما بگویید منظور بلوغ عقلانی است، اینجا مچتان گرفته می‌شود!

اگر بلوغ تحقق موضوع بلاغ است باید بگوییم که عقلاء این بلاغ را چطور تصوّر می‌کنند؟! آیا هر خبر ضعیفی از نقطه نظر سیره عقلانیّه - از اینجا دیگر کم کم می‌خواهیم وارد مبنای خودمان بشویم - محقق موضوعیت بلاغ است یا نه؟ عقلاً بر این مسئله شرائط به وجود آوردند و شروطی در اینجا هست که باید مقبول عقلانیّه باشد تا اینکه موضوع بلوغ در اینجا صدق کند، مسئله این است. و به صرف موضوعیت که دارند می‌گویند که روایات، ظهور در موضوعیت بلوغ است، نه خیر روایات ظهور ندارد چه کسی گفته است؟! بلکه ظهور بر خلاف آن است. کدام یک از این روایات ظهور دارد که **«مَنْ بَلَغَ»** به واسطه نفس بلوغ، ثواب مترتب است؟! نه خیر یک هم چنین چیزی نیست. **«مَنْ بَلَغَ»** به واسطه ایجاد احتمال است، نه اینکه به واسطه نفس این [بلوغ] است، نه این مسئله نیست.

موجب فسق بودن فعل کبیره، از باب حکایت بر کدورت نفسانی

من من باب مثال یک مسئله می‌گویم؛ می‌گویند که در فاسق، ایتما به فاسق اشکال دارد خب فسق چطور ثابت می‌شود؟! به ایجاد کبائر یا اصرار بر صغائر. حالا من یک سؤال می‌کنم، اگر یک نفر آمد یک کبیره‌ای را مرتکب شد، آیا نفس ایجاد یک کبیره موجب فسق است یا نه؟ کبیره یک گناه است، گناهی است که این را از اینجا بر می‌دارد و می‌گذارد اینجا، نه این طور نیست. ایجاد کبیره و فعل کبیره، از باب حکایت بر کدورت نفسانی است که موجب این فسق خواهد شد. پس در اینجا به دلیل **إِنَّ** حکم روی آن کدورت و ظلمت نفسانی رفته است که فسق باطن است منتها دلیل بر فسق باطن، اتیان به کبیره است. والّا نفس اتیان کبیره موجب فسق نمی‌شود.

من باب مثال شخصی آمده یک دروغی را گفته است، این نفس یک دروغ، لفظی است که صدور و حدوث پیدا می‌کند و بعد هم تمام می‌شود. در عرض ده ثانیه یک دروغی را گفته یا یک سبّی کرده یا یک تهمت زده است، این عمل کبیره یک نفس فعلی است و حدّی است که سر می‌زند و بعد هم تمام می‌شود. چرا یک حکم ممتد پیدا کند؟! چرا یک حکم استدامه‌ای پیدا کند؟! چرا عدم جواز ایتما بر آن مستمر باشد؟! چرا؟ به جهت اینکه نفس این کبیره به عنوان حاکی از ظلمت نفسانی است نه به عنوان اینکه خودش مطرح باشد،

خودش که مطرح نیست. چون این عمل کبیره حکایت از یک کدورت و ظلمت می‌کند، از این باب حکمی که روی ظلمت رفته است چون شارع نمی‌تواند بگوید - مشخص نیست ما که عالم به غیب نیستیم - که ایتام به فاسق و مکذّر نفسانی حرام است و از این باب مشخصه‌ای ندارد، حکم را روی فعل ظاهر برده و حاکی از آن کرده است!

در اینجا مسئله همین است، وقتی می‌گوید که **مَنْ بَلَغَهُ**، حکم روی احتمال عقلایی رجحان ثواب رفته است، این احتمال عقلایی رجحان ثواب از کجا پیدا می‌شود؟! از بلاغ پیدا می‌شود، حالا ممکن است از یک چیز دیگر هم پیدا بشود، خب بشود. لذا در اینجا اشکالی که وارد می‌شود این است که **خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ** هم در بعضی موارد هست، نه این طور نیست بلکه خیلی‌ها هستند که **خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ** یک فعلی را انجام نمی‌دهند. چرا شارع بیان نکرده است؟! به جهت اینکه مسئله فرقی نمی‌کند؛ این ثوابی که در اینجا هست با آن ثوابی که مصطلح است تفاوت می‌کند. آن ثوابی که مصطلح است، ثواب به عنوان استحباب و به عنوان یکی از احکام خمس است؛ یعنی مسئله‌ای است که مترتب بر استحباب می‌شود؛ استحباب به عنوان رجحان الفعل است که رجحان الفعل به عنوان **أَحَدٌ مِنَ أَحْكَامِ الْخَمْسَةِ** مطرح است آن استحباب و آن ثواب مترتب بر این استحباب، ثواب مترتب بر رجحان فعل است. ولی یک ثواب هم ما داریم که ثواب مترتب بر ترک مکروه است همان طوری که استحباب و رجحان فعل موجب ثواب است، ترک مکروه و ترک حرام هم موجب ثواب است؛ کسی که یک مورد زنا برای او پیدا شود و شرائط آن مهیا شود و او زنا نکند، این طور نیست که فقط عقاب را از خود رفع کرده باشد بلکه به واسطه ترک زنا جنه را برای خود اشتري کرده و این همه ادله هم داریم! اگر قرار بر این باشد که مسئله ثواب به عنوان آثار مترتبة بر استحباب به عنوان یکی از احکام خمس باشد بنابراین در ترک تمام محرّمات و در ترک تمام مکروهات هیچ آثاری مترتب بر این فعل نخواهد شد و فقط تنها اثرش این است که جهنم نمی‌رود در حالی که این طور نیست! بسیاری از این مراتب رقاء و درجات و صعود به واسطه ترک محرّمات است.

منظور از ثواب در «مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ»

بسیاری از این مراتب رقاء و صعود مکلف به واسطه ترک مکروهات است. پس ایشان اشتباه فرمودند، **«مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ»** یعنی **مَنْ بَلَغَهُ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ**. مسئله ثواب مسئله رضوان است، حالا آن رضوان چه مترتب بر اتیان مستحب باشد یا آن رضوان مترتب بر ترک مکروه و ترک حرام باشد چه فرق می‌کند؟! هردو رضوان است. چه تفاوتی در اینجا دارد؟! متوجه شدید که ثواب چطور معنا شد؟! **ثَوَابٌ مِنَ اللَّهِ** یعنی **رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ** یعنی کسی که رضوان و رضایت الهی به او برسد و احتمال رضوان و رضایت الهی را بدهد و آن فعل را انجام بدهد یا اینکه آن را ترک بکند، فرق نمی‌کند. چون حضرت در اینجا نخواستند بگویند که **فَعَلَهُ أَوْ لَا يَفْعَلُهُ** چون

بحث، بحث ثواب است و موضوع فعل، پس این روایات جنبه مرآتیت دارند نه اینکه جنبه موضوعیت دارند چه **مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَىٰ فَعَلٍ أَوْ مَنْ بَلَغَهُ عَذَمٌ رَضِيَ اللَّهُ عَلَىٰ فَعَلٍ أَوْ تَرَكَ فَعَلٍ فَفَعَلَهُ رَضِيَ اللَّهُ أَوْ تَرَكَهُ رَضِيَ اللَّهُ** هر دوی اینها داخل در بحث ادله تسامح می شوند. حالا که این طور شد صحبت ما این است چرا در روایات **رجاء لطلب ثواب الله** آمده است یا اینکه **التماساً لقول النبي** آمده است؟! همان طوری که عرض کردیم این از این نقطه نظر با روایات مطلقه در این صورت تفاوتی ندارد؛ یعنی آن دو روایتی که دارد **رجاء لطلب ثواب الله** یا اینکه **التماساً لقول النبي** چه را می خواهد برساند و دفع چه مسئله ای را می خواهد بکند؟ در آن مورد روایات مطلقه این قید نیست؛ **«مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَىٰ فَعَلٍ فَفَعَلَهُ»**^۱ بسیار خوب ما در اینجا می گوئیم که چون در فعل عبادی یا توصلی تقرب الی الله [برای اجر و ثواب] شرط است، در اینجا این مسئله اصلاً نیاز به گفتن ندارد. **مَنْ بَلَغَهُ عَلَىٰ فَعَلٍ تَقَرُّباً إِلَى اللَّهِ فَفَعَلَهُ كَانَ لَهُ أَجْرُ ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَىٰ مَا بَلَغَ**. اما این دو روایت می آیند کیفیت مفهوم سایر روایات مطلقه را بیان می کنند و می گویند که این فعلی را که دارد انجام می دهد باید **رجاء إلى ثواب الله** باشد. یعنی در نیتش باید نیت ثواب باشد. مگر می شود کسی فعل عبادی را - نه توصلی - بدون نیت ثواب انجام بدهد؟! نمی شود، معنا ندارد. مثلاً کسی یک عمل عبادی را انجام می دهد فرض کنید یوم خمیس را روزه می گیرد چون **فی رواية ضعيفة من صام يوم الخميس من شهر الصفر مثلاً فله كذا و كذا؛** ده تا حور العین یک دفعه خدا تولید می کند و به صف می ایستد به خاطر صوم یوم خمیس **من صفر**، پنج تا حور العین هم برای صوم سادس می دهد می شود پانزده تا! بیست تا هم برای صوم یوم سابع می دهد و... یک دفعه شما در آن دنیا می بینید که یا الله یک میلیون خانم و مخدره در جلوی شما قرار گرفته اند! اینها برای چیست؟! شما مدام روزه گرفتید خدا هم حور درست کرد! می گویی که عجب! عجب! اگر می دانستم تمام ایام عمرم را روزه می گرفتم که اینجا خلاصه نانمان آباد باشد! بله، از آنهایی که یک سرش در مغرب و انتهایش در مشرق است!

عبادت شخص برای چیست؟! برای تقرب الی الله است دیگر والا کسی مریض و سفیه نیست که بی خود یوم خامس از صفر را روزه بگیرد! حالا این مسئله که **«رجاء إلى ثواب الله و التماساً لقول النبي»** که حضرت در اینجا می فرماید آیا منظورشان فقط همین تقرب الی الله است یا یک مسئله اضافی است؟! آقایان که می گویند: فقط مسئله همان تقرب الی الله است و مخفی است، فقط امام علیه السلام در اینجا اظهار کرده است ولی نه ما نمی توانیم بگوئیم که فقط صرف یک مسئله است بلکه در اینجا چیز دیگری را می خواهد برساند. ما در مقابله و مواجهه با روایات با دو دسته از روایات برخورد می کنیم؛ - البته دسته های دیگر هم دارد

^۱ . الکافی، ج ۲، کتاب الإیمان و الکفر، باب مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنْ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ، ص ۸۷، ح ۲.

منتها دو دسته قابل عمل است - آن دسته‌ای که قابل عمل نیست روایاتی است که روایت ضعیفه باشند و انسان - خوب دقت کنید - به واسطه مواجهه با آن روایات، هیچ احتمال عقلانی برای ترتب ثواب بر آن فعل نمی‌دهد. مثلاً روایتی که یزید بیان کند. معاویه بگوید که من از رسول خدا شنیدم که گفت: باید روز اربعاء را روزه بگیرد. خب ما هیچ وقت نمی‌گوییم که حالا معاویه راست می‌گوید از اول اصلاً مسئله را کنار می‌اندازیم، مثلاً یزید یک روایت نقل بکند که من از پدرم شنیدم که این کار را انجام بده! خب می‌گوییم که برو پی کارت، دروغ است! روایت به این نحو است یعنی ناقل روایت، نفس شخصیت راوی نافی وثاقت روایت است، خب این را اصلاً انسان به طور کلی کنار می‌گذارد و مطرح نمی‌کند.

ستایش رفتار امیرالمؤمنین علیه‌السلام با عایشه در جنگ جمل

بعضی از موارد هست که راوی داعی برای کذب ندارد من باب مثال روایاتی که عایشه نقل می‌کند. روایت ثواب زیارت امام رضا علیه‌السلام را عایشه نقل کرد اما عایشه کیست؟! پدر سوخته‌ترین زنان دنیا همین عایشه است [ولی] راویه‌ای است که بناء بر کذب ندارد. روایت عایشه ضعیف است یا قوی است؟ ضعیف است؛ البته خیلی قوی بود که آمد در قبال امیرالمؤمنین جنگ راه انداخت! پدر سوخته سپهد عایشه آمده بود فرمانده ارتش شده بود در مقابل امیرالمؤمنین! واقعاً چقدر امیرالمؤمنین با بزرگواری با او برخورد می‌کند! وقتی که عایشه را شکست می‌دهد حضرت می‌فرماید:

وَأَمَّا عَائِشَةُ فَأَدْرَكَهَا رَأَى النَّسَاءُ وَلَهَا بَعْدَ ذَلِكَ حُرْمَتُهَا الْأُولَى وَ الْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ يَعْفو عَمَّنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ^۱

خیلی عجیب است! حضرت او را با یک عده از زن‌ها منتها به هیئت مرد برای مدینه می‌فرستند، او در بین افراد شروع می‌کند به فحش دادن که به علی نگاه کنید! زوجه رسول خدا را با رجال - بیست تا مرد - می‌فرستد! وقتی که به مدینه رسیدند اینها نقاب‌ها را برداشتند و متوجه شد همه اینها زن هستند! حضرت او را با عزت و احترام فرستادند و فرمودند: «وَلَهَا بَعْدَ ذَلِكَ حُرْمَتُهَا الْأُولَى وَ الْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ» چون زن پیغمبر است من این کار را انجام نمی‌دهم.

ببینید ما اگر بودیم همان‌جا اعدامش می‌کردیم! ولی امیرالمؤمنین چیست؟! امیرالمؤمنین حساب احترام پیغمبر را می‌کند و می‌گوید که اگر زن پیغمبر را اعدام کنم احترام پیغمبر از بین می‌رود لذا این کار را انجام نمی‌دهم. نه تنها این کار را نمی‌کند بلکه زن‌ها را به هیئت مرد درمی‌آورد و بعد به مدینه می‌فرستد! اینها نکاتی

^۱. الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۸۴. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۹۳:

«و اما عائشه داستانش از این قرار است؛ که پندار و خیال زنانه او را در گرفت؛ ولیکن ما از این به بعد هم احترام دیرین او نگه می‌داریم؛ و حساب بر خداست؛ هر کس را بخواهد عفو می‌کند؛ و هر کس را که بخواهد عذاب می‌نماید.»

است که ما باید یاد بگیریم! اینها علی را علی کرده است. اینها را ما باید یاد بگیریم!

حالا این جناب سپهد عایشه آمده از پیغمبر روایت نقل کرده است:

کسی که فرزند مرا در طوس زیارت کند مانند کسی است که یک حج انجام داده است. عایشه می‌گوید: یک حج؟! پیغمبر می‌فرماید: بلکه دو حج! عایشه می‌گوید: دو حج؟! پیغمبر می‌فرماید: بلکه سه حج! بعد عایشه ساکت می‌شود. پیغمبر می‌فرماید: اگر ساکت نمی‌شدی تا هفتاد حج می‌رسیدم!^۱

آیا ما به این روایت عمل می‌کنیم یا نمی‌کنیم؟! عمل می‌کنیم چون داعی بر کذب ندارد. با اینکه خبر ضعیف است عمل می‌کنیم!

منظور از روایات «مَنْ بَلَغَ»

حالا منظور ما - دقت کنید! - از روایات «مَنْ بَلَغَ» این گونه روایات است یعنی روایاتی که از نقطه نظر سندی دلیل حجّیت، اثبات حجّیت او را نمی‌کند اما ما قطع داریم که راوی با وجود ضعف، داعی بر کذب ندارد. این روایات را باید امام علیه السلام رویش صحّه بگذارد. این صحّه رجاءٌ إلى ثواب الله است.

درصدد ارشاد به حکم عقل بودن ادلّه تسامح

پس معنای ادلّه تسامح نه درصدد توسعه در دلیل حجّیت است، نه درصدد اثبات استحباب فعلی است بلکه درصدد ارشاد به حکم عقل است و عقل هم می‌گوید که روایاتی که قطعی السند هستند که هیچ اصلاً به آنها کاری نداریم و نیاز به رجاءٌ إلى ثواب الله یا التماساً لقول النبی ندارد! خود شما اگر با روایت قطعی الصدور موثوق به برخورد بکنید، عمل می‌کنید، آن دیگر رجائاً ندارد. رجائاً در کجاست؟! در کجا امام این حرف را می‌زند؟! امام که حرف لغو نمی‌زند! رجائاً در جایی است که از نقطه نظر عقلانی روایات و بلاغی برای انسان آمده باشد - روایات ضعیف نه موثوق - ولی انسان با احتمال عقلانی، داعی بر کذب را از آن روایات نفی می‌کند. اینها را امام می‌گوید که انجام بده ولو لم یکن الأمر كما بَلَغَهُ.

اما اینکه روایت ضعیف را یزید بن معاویه از آن بابای پدر سوخته اش راجع به کذا نقل بکند، کجا روایات «مَنْ بَلَغَ» می‌گویند که بیا حرف آن مرتیکه آدم کش فلان را نقل بکن. یا اینکه عمر سعد یک روایت نقل بکند که گندم ری خوردنش مستحب است! تو داری پسر پیغمبر را می‌کشی، آن وقت می‌گویی که مستحب است که گندم ری بخورید؟! در سرت بخورد!

مبنای مختار در ادلّه تسامح

بنابراین مفاد ادلّه تسامح بنا بر مبنای ما این شد که ادلّه تسامح انحصار پیدا می‌کند در آن روایات و در

^۱ . وقعة الجمل، ص ۱۴۹.

آن بلاغی که از نظر سند قابل برای اندراج در تحت ادله حجیت خبر واحد نیستند ولی درعین حال طبق احتمال عقلائیه که سیره عقلاء است مکلف دفع کذب و کذب صریح را از آن روایت می کند. این مبنای ما بر این مسئله است إن شاء الله در جلسه آتیه راجع به فروع این مسئله که ذکر شده صحبت می کنیم.

تلمیذ: ...

استاد: اشکال ایشان می گویند که چرا شما ملاک را توسعه ندادید؟ ملاک را توسعه ندادیم به خاطر اینکه در مورد روایات صحیح قطعاً به ذهن انسان اشکال نمی آید که آیا عمل به این مستحب است یا مستحب نیست و لو بلغه، این اشکال و شبهه در مواردی برای انسان پیدا می شود که روایت غیر موثق به است و آن چنان از وثاقت برخوردار نیست. آنجا این شبهه برای ما پیدا می شود. امام علیه السلام می آید این شبهه را دفع می کند و می گوید که در مواردی که این شبهه وجود دارد، در آن موارد شما عمل بکن چون احتمال کذب نمی دهی عمل بکن ولو لم یکن الأمر كما بلغه.

تلمیذ: ...

استاد: منظورم این نبود که این روایات «مَنْ بَلَّغَ» فقط اختصاص به اینها دارد. حتی روایات مقطوع الصدور را هم می گیرد، یک وقت اشتباه نشود! منتها نسبت به روایات غیر مقطوع الصدور دلیلش این است، یعنی این حجت عقلائیه در اینجا وجود دارد، من منظورم این بود.

تلمیذ: در حقیقت اعتماد به خود متن می شود نه به راوی.

استاد: بله، به مفهوم؛ یعنی به مروری نه به راوی.

تلمیذ: موثق بها است چون این را هم که قبول داریم بعضی وقتها این عقیده را هم ما نداریم.

استاد: البته ببینید یک وقتی معنای موثق را به عنوان دلیل محکم قرار می دهیم نه، در این موارد به عنوان دلیل محکم نیست مثلاً یک روایت روایتی است که ابی بصیر نقل می کند و ما هم قطعی هستیم و به عنوان دلیل می آوریم. ادله تسامح یک قدری از این شل تر و پایین تر را می خواهد بگوید؛ می گوید که قطع قطعی نیست ولی بالأخره احتمال کذبش خیلی ضعیف است. مثلاً اگر در روایت غیر عایشه ما نداشتیم که زیارت امام رضا علیه السلام هفتاد حج و فلان است آیا شما بینکم و بین الله حرف عایشه با اینکه آدم معاند است و از همه ظلمش به اهل بیت بیشتر است عمل نمی کردید؟! وقتی که کیفیت بیان عایشه نقل می شود آیا شما به این عمل می کنید یا نمی کنید؟! می کنید. آیا این کلام به آن قدرت و احکام روایتی است که از سلمان نقل می کنید؟! نیست. برای این تفاوت این روایات «مَنْ بَلَّغَ» را در اینجا آورد.

تلمیذ: این از کجا پیدا می شود؟! چطور ما در اینجا این احتمال را می دهیم؟! استاد: به خاطر اینکه راوی عایشه است.

تلمیذ: نه، ضعفش را عرض نمی‌کنم، اما احتمال قوتش از کجا آمد؟ آن به‌خاطر یک سری اعتقاداتی است که قبلاً داشتیم.

استاد: خب بله! عیب ندارد. بله! فرق نمی‌کند
تلمیذ: مثلاً در اینجا اعتماد به متن روایت شده ...

استاد: ببینید ما می‌بینیم چون با سایر ادله منافاتی ندارد قبول می‌کنیم؛ ولی مقدار قبول چقدر است؟! یعنی صددرصد می‌گوییم که آقا مسئله همین است؟! عایشه گفته لعلّ اینکه در تعداد [ثواب] اشتباه کرده است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد